

از ماست که بر ماست

محتوی خاطرات و مشاهدات

سالهای ۱۳۴۴ - ۱۲۸۳

ابوالحسن بزرگ امید

انتشارات شفیعی

۱۴۰۱

سرشناسه	: بزرگ امید، ابوالحسن
عنوان و نام پدیدآور	: از ماست که برماست؛ محتوی خاطرات و مشاهدات سالهای ۱۳۴۴-۱۳۸۳ / ابوالحسن بزرگ امید.
مشخصات نشر	: تهران: انتشارات شفیعی، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری	: ۴۱۰ ص
شابک	: 978-622-5926-08-0
وضعیت فهرست‌نویسی	: فبیا
عنوان دیگر	: محتوی خاطرات و مشاهدات سالهای ۱۳۴۴-۱۳۸۳.
موضوع	: ایران -- تاریخ -- قاجاریان، ۱۱۹۳-۱۳۴۴ق. -- خاطرات Iran -- History -- Qajars, 1779-1925 -- Diaries
موضوع	: بزرگ امید، ابوالحسن -- خاطرات
موضوع	: ایران -- تاریخ -- قرن ۱۳ ق.
	Iran -- History -- 19th century
	: ایران -- تاریخ -- قرن ۱۳ ق. - ۱۴
	Iran -- History -- 19 - 20th century
رده‌بندی کنگره	: DSR۱۳۹۱
رده‌بندی دیوبی	: ۹۵۵/۰۷۴۵۰۹۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۹۰۱۷۷۳۱

www.ketab.ir

از ماست که برماست

محتوی خاطرات و مشاهدات

ابوالحسن بزرگ امید

نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۱

چاپ و صحافی: نقشینه

شمارگان: ۲۰۰ نسخه

ISBN: 978-622-5926-08-0

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۵۹۲۶-۰۸-۰

حق چاپ و نشر برای انتشارات شفیعی محفوظ است.

انتشارات شفیعی: تهران، میدان انقلاب، خیابان منیری جاوید، ساختمان اردیبهشت،

شماره ۶۵، طبقه همکف، تلفن: ۶۶۴۹۴۶۵۴

(این کتاب با کاغذ حمایتی چاپ شده است)

فهرست مطالب

۱۷.....	مقدمه مؤلف
۲۳.....	حسب و نسب پدری مؤلف
۲۳.....	تاریخچه فرقه اسماعیلیه
۲۴.....	حسن صباح مروج فرقه اسماعیلیه
۲۵.....	آقاخان
۲۸.....	زوجات یا بیگم‌های آقاخان
۲۸.....	«قصه»
۳۰.....	علی خان پسر آقاخان
۳۱.....	ابوالحسن خان جد مؤلف
	حسب و نسب مؤلف از طرف مادر علیقلی خان مخیرالدوله پسر رضا
۳۳.....	قلی خان هدایت ملقب به امیر الشعراء
۳۴.....	خاطرات زمان طفولیت
۳۵.....	احساسات و معتقدات طفولیت
۳۶.....	علاقه به تجدد
۳۷.....	تفریح و صرف وقت
۳۸.....	لباس خانمها
۴۰.....	ساز و آواز
۴۱.....	نقالی
۴۲.....	درویش مارگیر
۴۵.....	تردستی
۴۵.....	لوطی
۴۶.....	صرف وقت در ماه رمضان

۴۶.....	جادو
۴۸.....	معارف
۵۰.....	مدرسه دارالفنون
۵۵.....	ناصرالدین شاه و ازدواج
۵۷.....	بیری خان
۵۸.....	عزیز السلطان
۵۹.....	ناصرالدین شاه و عشق
۶۰.....	عصمت دراندرون ناصرالدین شاه
۶۳.....	ملکه جهان
۶۴.....	مختصری در وصف حاجی علیخان حاجب الدوله
۶۴.....	ناصرالدین شاه و شکار
۶۶.....	عشق دختر انگلیسی با یک نفر کرد
۶۶.....	امتیاز دخانیات
۶۹.....	تراموا و بانک شاهنشاهی
۶۹.....	امتیاز بانک استقراضی روسیه
۷۰.....	امتیاز الکل و شراب
۷۰.....	سید عالم گیر
۷۲.....	سرقه جواهر
۷۲.....	بروز ناخوشی آنفلوانزا
۷۲.....	مسئولیت وزراء
۷۳.....	امنیت در طهران
۷۴.....	آش امام زین العابدین (ع)
۷۸.....	میهمانی رفتن ناصرالدین شاه
۷۹.....	بازی شطرنج
۷۹.....	باغ لاله زار و شکار دختر زیبا
۷۹.....	سلام تحویل
۸۳.....	تشکیلات مالی

۸۶.....	تشکیلات نظام
۸۸.....	حکام و وظایف آنها
۸۹.....	عدالت ناصرالدین شاه
۹۰.....	تشکیلات قضایی
۹۱.....	حکومت تهران
۹۲.....	مسکوکات
۹۲.....	قانون گذاری و تشکیل هیئت وزراء
۹۳.....	اوقات کار و طرز رسیدگی به امور
۹۵.....	اقتدار ظل السلطان پسر ارشد ناصرالدین شاه
۹۷.....	وسائط نقلیه در شهر
۹۹.....	مسافرت به ولایات
۱۰۰.....	وبا و مسافرت شاه به بروجرد
۱۰۱.....	آخرین مسافرت شاه
۱۰۶.....	امین السلطان
۱۰۶.....	متصدیان صدارت در دوره سلطنت ناصرالدین شاه
۱۰۹.....	مظفرالدینشاه و سلطنت
۱۱۱.....	صدارت مخبرالدوله
۱۱۲.....	اصلاح سکه مس
۱۱۳.....	استعفای مخبرالدوله
۱۱۴.....	صدارت امین الدوله
۱۱۴.....	استخدام بنزیکتی برای تشکیل اداره گمرکات
۱۱۴.....	یک واقعه در زمان صدرات امین الدوله
۱۱۵.....	مسافرت نگارنده به تبریز
۱۲۰.....	سیرک مد تبریز
۱۲۲.....	ولیعهد وحسنعلیخان امیر نظام
۱۲۴.....	مسافرت در روسیه
۱۲۶.....	مراجعت به ایران

۱۲۷	توسعه و معارف
۱۲۸	استخدام مستشاران خارجی
۱۲۹	تأسیس اداره صندوق
۱۳۱	مناقشه برای انتقال مقام صدرات
۱۳۲	استعفای امین السلطان
۱۳۳	صدارت عین الدوله
۱۳۳	تشکیلات وزارت خارجه
۱۳۴	تذکره
۱۳۶	ناهار در وزارت خارجه
۱۳۷	ارتشاء در وزارت خارجه
۱۳۷	حاجب الدوله و ادیب السلطنه سمعی
۱۳۸	اعطاء و امتیاز نفت به دهرجی
۱۴۰	کتابچی
۱۴۰	فوت ملکه ویکتوریا
۱۴۱	آقا نجفی و فکلی ها
۱۴۲	شیخ رئیس
۱۴۳	مسافرت نگارنده به خراسان
۱۵۰	تشکیلات در آستانه حضرت رضا (ع)
۱۵۲	مراجعت به طهران
۱۵۴	منزومات و اشیاء وزارت خارجه
۱۵۵	خدمت در اداره گمرکات
۱۵۶	مسافرت به بندر جز (گز)
۱۵۹	اسارت در ترکمانیه
۱۶۱	مراجعت به بادکوبه
۱۶۵	اداره صادرات
۱۶۶	امتیاز صید ماهی در بحر خزر در سنه ۱۲۸۵
۱۶۶	گیلان و ابریشم

۱۶۷	صیاد مرغابی در انزلی
۱۶۸	امیر بهادر و شاهنامه
۱۷۰	زمان بگف وکیل قنصلگری روسیه
۱۷۱	صید ماهی سفید
۱۷۲	کور شدن گماشته بدست برادر زن
۱۷۳	انتخابات در انزلی
۱۷۵	مراجعت به طهران
۱۷۵	مقدمات انقلاب آزادی
۱۷۶	سید بحرینی و معجزات او
۱۷۷	انقلاب مشروطیت
۱۷۹	سعد الدوله ابوالمله
۱۸۱	مختصری از احوال وکلا و ارباب جراید
۱۸۳	آقا سید عبد الله بهائی و جزیه
۱۸۶	عزیمت به جانب بنادر جنوب
۱۸۸	کرمانشاهان
۱۹۰	عبات عالیات
۱۹۳	عزاداری
۲۰۰	تکیه دولت
۲۰۳	حرکت حاج سعید السلطنه به طرف بوشهر
۲۰۴	حرکت بطرف محمره (خرمشهر)
۲۰۴	ملاقات شیخ خزعل
۲۰۶	بوشهر
۲۰۶	بندر لنگه
۲۰۹	تفتیش در دریا
۲۰۹	خرید چهار کشتی با محرک بخار در کراچی
۲۱۱	تجارخانه دارای سه بیرق
۲۱۱	مختصری از بندر لنگه

۲۱۳	صید مروارید
۲۱۴	مراجعت از بندر لنگه
۲۱۶	شیراز و پیشرفت مشروطیت
۲۱۷	توقیف در ده بید
۲۱۹	مشهد مرغاب و امنیت در ایلات
۲۲۰	اصفهان و مبارزه علماء و با ظال السلطان
۲۲۱	حرکت از اصفهان به طرف کاشان
۲۲۳	عزیمت به طرف قم و طهران
۲۲۴	مراجعت از جنوب و ورود به طهران سنبله ۱۲۸۶ شمسی
۲۲۶	عزل مسیونوس
۲۲۷	غرض سعدالدوله با مسیونوس
۲۲۹	رسیدگی به حساب مسیونوس
۲۳۱	توقیف ناصر الملک در تبریز
۲۳۱	غانله میدان توپخانه
۲۳۶	سادات شیرازی
۲۳۹	تشکیل وزارت مالیه در ۱۲۸۴ شمسی
۲۴۰	مسیو بی زو مستشار مالی
۲۴۲	دعاوی خنده آور وزیر دواب
۲۴۵	عاقبت مجلس منحل شد (سرطان ۲۸۷ شمسی)
۲۴۸	سید جمال الدین اصفهانی
۲۴۹	صدرات مشیر السلطنه
۲۵۰	قیام ملت
۲۵۲	محمد ولی خان سپهدار (سپهسالار) هم آزادیخواه شد
۲۵۳	عزل محمد علی شاه از سلطنت
۲۵۴	تشکیل هیئت مدیره
۲۵۵	مشکلات وزارت عالییه
۲۵۷	تشکیل اداره مالیه طهران

۲۵۸	اولین بودجه در ایران
۲۶۱	تشکیلات تصویری
۲۶۳	مالیات تریاک و قیاز والکل
۲۶۵	وصول مالیات از سپهدار تنکابنی
۲۶۶	تسعیر گندم
۲۶۷	خوشرویی با ارباب رجوع
۲۶۸	رستوران اداری
۲۷۰	غازت اداره مالیه همدان به امر ناصر الملک
۲۷۱	مراجعت موقر السلطنه به ایران و مسافرتش به آخرت
۲۷۲	فوت عضدالملک نایب السلطنه
۲۷۲	گندم و خبازخانه
۲۷۵	رئیس انوزراء جاسوس بود و استقراض سر نگرفت
۲۷۶	سرقت مقداری از آب قنات بهارستان (مجلس)
۲۷۷	اکثریت مجلس و دولت
۲۷۹	قتل صنیع الدوله
۲۸۲	استخدام مستشار مالی
۲۸۲	گزار گیری مولف از کار ۱۲۹۰ شمسی
۲۸۴	محمد علی میرزا از سلطنت دست نکشیده بود
۲۸۵	تأسیس مدرسه نظامی
۲۸۵	تأسیس ژاندارمری
۲۸۶	ترک صلاح از مجاهدین
۲۸۷	خزانه داری شوستر با اختیار نام
۲۹۱	مرنار خزانه دار
۲۹۲	تشکیلات ولایات غرب
۲۹۴	تعطیلی مجلس شورای ملی
۲۹۵	اصلاح یا اخلال در قانون انتخابات
۲۹۵	اثر کلاه فرنگی در قزوین

۲۹۶.....	اداره مالیه همدان
۲۹۸.....	توسرکان
۳۰۱.....	عراق
۳۰۳.....	عمل خبازی
۳۰۶.....	حاجی فخرالملک و حکومت عراق
۳۰۷.....	بهره برداری حکام
۳۰۷.....	جنگ ژاندرم‌ها و آقا شفیع
۳۰۸.....	خوانین خلیجستان
۳۰۸.....	یک بی‌گناه تیر باران شد
۳۱۱.....	ژاندارمری و بروجرد
۳۱۱.....	مرخصی و مراجعت به طهران
۳۱۲.....	حقیقت گوئی جریده بهار و بی طرفی ملک الشعراء
۳۱۳.....	مراجعت به عراق
۳۱۳.....	نظام السلطنه و حکومت بروجرد
۳۱۵.....	مأموریت بقاء الدوله به ریاست مالیه عراق
۳۱۶.....	مهاجرت وجهای ملت به کرمانشاهان
۳۱۶.....	ملایر
۳۱۷.....	بروجرد
۳۱۹.....	استعفای مسیو مرنار
۳۲۰.....	فوت مرنار
۳۲۰.....	قانون تشکیلات وزرات مالیه ۱۲۹۴ شمسی
۳۲۱.....	مهاجرت شاه و انتقال دولت به کرمانشاه
۳۲۲.....	حراج وزارت مالیه
۳۲۴.....	تشدید مداخلات دولت روس
۳۲۴.....	تأسیس کلوپ شاهنشاهی
۳۲۵.....	بازی گوی و چوگان
۳۲۷.....	یا وزیر مختار انگلیس یا مخبرالسلطنه

مقدمه مؤلف

در اواخر سال چهارم جنگ جهانی دوم، مرض فتق که سالها بود به آن مبتلا بودم، شدت کرد و عمل جراحی لازم آمد. در «کلینیک» سنت مارگریت^۱ در شهر نیس (فرانسه) دکتر پرات^۲ که جراح ماهر و بود عمل کرد و به عهده خودش خوب از عهده بر آمد ولی شب درد سختی عارض گردید و تنها بوسیله تزریق نیو... توانستم بخواب بروم و از محنت درد خلاص شوم. پس از دو روز درد بکلی ساکت شد و دکتر اظهار داشت که درد در نتیجه حمله آمبولی بوده و بندرت کسی از حمله این مرض جان بدر میبرد و خیلی خوشوقت بودم که مرض دست رد به سینه من گذاشته بود. همان روز کتابی بدستم افتاد و در شرح حال لئوپولد پادشاه بلژیک به قلم معشوقه‌اش، در آخر این کتاب خواندم که همین حمله آمبولی بوده که در اثر عمل جراحی، لئوپولد را از تخت سلطنت به تابوت کشانده است و با خود گفتم مرضی که پادشاه توانائی را از پای در آورد، چه حکمتی در بین بود که چون من ضعیف و ناتوانی را باقی گذاشته است. وقت خواب بود و ناگهان بادحمله شدیدتر از دفعه اول عارض شد. در مرتبه اول از مخاطرات آن بی‌خبر بودم ولی این دفعه می‌دانستم که این همان بادی است که پادشاهی را از پای در آورد. به مرگ اهمیتی نمی‌دادم ولی اندیشه‌ای که داشتم این بود که جسد من چه

1. Lainte Marguerete

2. Dr Prat

خواهد شد و بجه رسم و سنتی به خاک خواهد رفت. فکر کردم آقای میرزا جعفر شیرازی تنها مسلمانی است که در نیش زندگانی می‌کند و لابد دردسر و زحمت غسل و کفن و دفن من دامنگیر ایشان خواهد شد و خیلی ناراحت بودم که در طی زندگانی همواره کوشش داشتم مزاحم کسی نباشم و مرگم اسباب زحمت یکنفر دوست مهربانی خواهد گردید که همیشه مراعات مراتب دوستی را از هر جهت در مدت پانزده سال بعمل آورده است. او مسلمانی است زنده و من مسلمانی خواهم بود مرده و برای او آسان نخواهد بود که آستین بالا نموده، جسد مرا غسل بدهد و با سدر و کافور در کفن بکند و به خاک بسپارد. غفلتاً بخاطرم آمد که برای شهدا غسل واجب نیامده است و آنها را با همان لباس به خاک می‌سپارند و اروپائینا هم بهمین طریق رفتگان خود را دفن میکنند و از این رو قلم برداشته روی ورقه کاغذی نوشتم «وصیت من این است که مرا مانند شهدا به خاک بسپارند». پس آنگاه پرستار نیش سوزن را در بدنم فرو کرد نیوکا. درد را طاقت کرده بخواب رفتم. صبح که شد نمرده بودم و همینکه چشم باز کردم آقای شیرازی را وصیت نامه بدست، بالای سر خود دیدم. معلوم شد دو حمله آمده بود و پس از آن هم باز سه حمله دیگر آمد و سه ماه در بستر بودم و بمردم و جای آن دارد که بگویم جان سگ داشتم و راستی که «مارا به سخت جانی خود این گمان نبود».

با خود میگفتم چنانچه مرده بودی اثری از تو باقی نمی‌ماند و حتی قبر و مزارى هم نداشتی که دوستان و خویشاوندانت بیایند، فاتحه‌ای برایت بخوانند و طلب آمرزشی برایت بنمایند. افسوس خوردم که چرا بفکر نبوده‌ام اثری از خود باقی بگذارم و نیت کردم که مشاهدات و مسموعات خود را در دوره زندگانی به قلم در آورم و بیادگار برای تفریح خاطر و عبرت اخلاف بگذارم.

در همان اوقات به حکم ارکان حرب (ستاد ارتش) قوای آلمان خارجی‌ها میبایستی شهر نیش (فرانسه) را ترک کنند و آزاد بودند که اگر مایل باشند به پاریس بروند و هر چند، چند روزی برای بهبودی حال

مهلتم دادند ولی عاقبت دو نفر از دوستانم به روی دست بلندم کردند و در واگون گذاشتند و ترن بطرف پاریس روان گردید. در پاریس دوستان دیگر آمدند و مرا برده در مهمانخانه منزل دادند. محتاج به تقویت مزاج بودم و آذوقه کمیاب بود ولی یکنفر از دوستانم شادروان میرزاسید حسن خان زعیم که مقیم پاریس بود کمر همت بست و در منزل خود بهر وسیله‌ای بود غذاهای مناسب و مقوی برایم فراهم می نمود. بطوریکه پس از یک ماه توانستم سریا بایستم.

جنگ خاتمه یافت و قوای متفقین پاریس را از وجود دشمن پاک کردند. مقارن همان اوقات چند نفر از نمایندگان مؤسسه بین المللی کار برای کنفرانس کار به دعوت دولت فرانسه به پاریس آمده بودند. در بین آنها آقای جمالزاده را ملاقات کردم. با این نویسنده شهر آشنایی در کار بود. گاهی ایشان به نپس میآمدند و گاهی من به ژنو میرفتم و ملاقات ایشان را برای خود سعادت می دانستم. نیت خود را در تدوین خاطرات با ایشان به میان گذاشتم. چون نمی دانستند خاطرات من از چه قرار است و انشاء آن به چه طریقی خواهد بود آن هم با کسی که سابقه نویسندگی نداشته از اینرو با چند توصیه اکتفا کردند یکی آنکه آنچه در کتابها و تواریخ آمده بازگو نشود. دیگر آنکه حوادث و رمان خیلی ساده و روان به طریق قصه بیان گردد. سوم آنکه از خدمات و پیشرفتهای یاحسن تدابیری که در امور مملکتی و اداری به خیال خود بعمل آوردهام ذکر نشود. باید تصدیق نمایم که این نظریه سوم با نظریه خودم نیز از قبل موافقت داشت و تا حد مقدور بدان عمل نمودهام. ولی در پاره‌ای از موارد متأسفانه ناچار شدم برای اینکه موضوع روشن شده و مفهوم بدست آید ذکر نیز از خود به میان بیاورم و امیدوارم خوانندگان محترم بمصدق «منگر که میگوید بنگر که چه میگوید» به این قبیل مطالب را که زیاد هم نیست حمل بر خودستانی نخواهند فرمود. بشکرانه توصیه‌های عاقلانه‌ای که آقای جمالزاده فرمودند و مرا در جاده سنگلاخ تدوین خاطرات هدایت کردند، نیت داشتم شرحی از مراتب وطن خواهی و خدماتی که مرحوم آقا سید جمال الدین واعظ شهر در راه آزادی ملت

ایران می‌دول داشته به رشته تحریر در آورم، ولی اتفاقاً شماره ۳ آذر ماه ۱۳۳۳ «نشریه دانشکده ادبیات تبریز» از نظرم گذشت و دیدم به قلم دو نفر نویسنده که به تمام معنی نویسنده شناخته شده‌اند. یعنی آقای تقی‌زاده و آقای جمالزاده شرحی درج شده است. در مقابل آنچه نوشته شده هرچه من بگویم روشنائی کرم شب تاب در مقابل نور خورشید خواهد بود. پس بهمین مختصر اکتفا می‌کنم که آقای جمالزاده از جروستم مخالفین آزادی ایام طفولیت را در خانه پدر به ترس و لرز گذرانده و قسمتی از جوانی را با دست خالی در سویس و فرانسه در طلب علم در سختی گذرانده و قسمت دیگری از عمر خود را بغداد و اطراف کرمانشاهان با مصائب و خطرات بی‌شمار در طلب آزادی و استقلال مملکت خود مجاهدت نموده تا عاقبت در پرتو هوش و جوهر ذاتی و همت و تحمل در صفحه روزگار به مقامی رسیده که مورد حسادت اولاد مخالفین آزادی گردیده که با ثروت موروثنی و بلامانع نتوانستند بدان پایه برسند.

در طی بیان مطالب و نقلی که گذشتها در پاره‌ای موارد به خود اجازه استشهاد و صدور حکم و فتوی داده‌ام ولی همواره کوشش داشته‌ام که از شهوات نفسانی مانند بغض و حسد و کینه را منم پرستی و خود ستائی پرهیز نموده، تنها مصالح مملکت و ملت ایران را ملاک تشخیص اعمال زمامداران امور قرار بدهم. چون معتقدم که منظور از وقایع نگاری آگاهی اخلاف است که کوتاهی افکار و خطا و سهو اسلاف را دریافته در صدد جبران بر آیند.

تنها اندیشه‌ای که دارم کدورت و ملال خاطر بازماندگان اشخاصی است که از آنها در طی صفحات این کتاب احیاناً ذکری به میان آمده و پاره‌ای از افکار و رفتارشان اشاره‌ای شده است. امیدوار چنانم که از راه لطف و انصاف و وطن پرستی بر من خرده نگیرند و مطمئن باشند که همانطور که از فضل پدر اولاد را حاصل نیست از کوتاهی فکر و رفتار و کردار پدر آن نیز بر اولاد ایرادی وارد نیست. پرونده‌ها در ضبط ادارات و وزارت خانه‌ها صحت و سقم آنچه را که در این کتاب آمده گواهی

خواهند بود و در مذاکرات شفاهی که نقل شده الفاظ و عباراتی که در مدت پنجاه سال رد و بدل شده بدیهی است عینا در خاطر نمانده ولی در صحت مفهوم و منظور آنها جای هیچگونه تردیدی نیست.

اینک بیاری، و فضل پروردگار کتاب آغاز میگردد و امیدوارم موجب تفریح خاطر و مزید معرفت خوانندگان گرامی باشد و پس از مراتبی که در ابتدای این مقدمه مذکور افتاد خوشوقتم که امروز بگویم:

«حمد و سپاس خالق این خاک و آب را که اهل کتاب کردم

بی کتاب را»

در تمام مدت اقامت در اروپا با اروپائیان انس نگرفتم همواره چشم براه هموطنان بودم و ملاقات آنان را برای خود سعادت می دانستم. متأسفانه یکعده مغرور بجاه و مقامی که بنا بر اشاره سفارت انگلیس اشغال کرده بودند و یا سرخوش و مست ثروتی بودند که با مکیدن خون جسد وطن تحصیل شده بود و یا بواسطه بی تربیتی و بی سوادى معاشریشان لذتی نمی بخشید.

یکی از آنها که بعنوان تجارت با همدستی کارمندان دولت ثروت معتابهی از ایران انتقال باروپا و آمریکا داده و در بانکها ذخیره داشت وقتی در ایران بودم با او که هنوز مست و مغمور ثروت نشده بود آمیزشی داشتم در شهر نیس با او ملاقات دست داد منظر بودم از ایام گذشته یادى کرده و از حال هم جويا شویم و از گزارشات ایران آگاهم سازد. پس از سلام و علیک اول جمله‌ای که از دهانش در این کشور سراسر ادب و دانائی در آمد این بود «مبال اینجا کجاست؟ آب سردی بر سر و بدن من پاشیده شد پشت بر او کرده از دیدارش بیزار شدم.

چند نفری مرهمی بر جراحاتم گذاشتند. ذکر اسم آنها را مایه سعادت خود میدانم دکتر فرهاد جراح و رادیو گراف معروف چند سفر به شهر نیس آمده و هر مرتبه مرا با اختلاط باخویش شادو مسرور ساخت. آقای نادر میرزا آراسته که چند هفته در منت کارل با حضور خویش مرا مشعوف می ساخت. شاهپور فرهاد، فرهادمیرزا در تمام توقفشان در اروپا نهایت مهربانی را مبذول میداشتند. خانم ملکی بیات

قشقای هم در تمام مدتی که مشغول جمع آوری و ترتیب یادداشتهای پراکنده بودم کتیا و تنهاها تشویقم فرمودند. این خانم پرورش یافته زیر چادرهای ایلات عشایر در مدت توقف در طهران برای تحصیل مقدمات علوم استفاده کامل کرده. سپس به سوئیس آمده به تکمیل فضائل و دانش بدرجه اعلی همت گماشته و در سر صف بانوان تربیت شده و با کمال ایران مقام گرفتند.

کسانی که مردان راه حقند خریدار بازار بی رونقند

منت کارلو ۱۳۳۳ شمسی مطابق ۱۹۵۵ میلادی
ابوالحسن بزرگ امید